

سوسیالیسم تنها پاسخ قطعی و ریشه‌ای به مساله رهائی زن

۸ مارس، روز بین‌المللی زن را به زنان کارگر و زحمتکش، به زنان ستمدیده و همه کسانی که برای رهائی زن از قید هرگونه ستم و تبعیض مبارزه می‌کنند تبریک می‌گوئیم. فرارسیدن این روز فرصتی است مناسب که باردیگر مساله رهائی زن، بعنوان یکی از مسائل مهم دوران ما، در کلیت آن مورد بررسی قرار گیرد و این حقیقت بازهم نشان داده شود و برآن تاکید گردد که درچارچوب نظم موجود هیچ راه حل قطعی و ریشه‌ای برای مساله زن وجود ندارد و رهائی زن بنحو لاینفکی با سوسیالیسم گره خورده است.

درک این حقیقت در آخرین سالهای پایانی قرن بیستم، هنگامی که حدودا چهار قرن از پیدایش تولید سرمایه‌داری می‌گذرد و مساله رهائی زن همچنان بمثابه یک مساله لاینحل باقی مانده است، باید برای هرکسی که منافع طبقاتی، پیش‌داوریه‌ها، توهّمات و خرافات بورژوائی چشم بصیرت او را کورنکرده باشد، روشن و آشکار باشد. معهذا هنوز یافت می‌شوند گروهها و جریاناتی که خود را طرفدار رفع تبعیض‌ها و ستم‌ها نسبت به زنان معرفی می‌کنند، اما پوشیده و آشکار وعده تحقق آنرا در همین نظام موجود می‌دهند، یعنی درست برآنچیزی تاکید می‌کنند که تمام تاریخ موجودیت نظام سرمایه‌داری و بویژه تمام تجارب یک قرن اخیر خلاف آنرا نشان داده و برآن مهر بطلان کوبیده است.

چرا رهائی زن درچارچوب نظام سرمایه‌داری ممکن نیست؟ پاسخ به این سوال ممکن نیست مگر آنکه مقدمتاریشه‌های اسارت زن جستجو شود و علل اقتصادی و اجتماعی آن پیگیری و شناخته شود، این مساله‌ای ناشناخته نیست بلکه از سالها پیش تحقیقات جامعه‌شناسی نشان داده است که موقعیت فرودست و تحت ستم بودن زن بهیچوجه امری ازلی و ابدی نبوده بلکه بالعکس درنخستین مراحل جامعه بشریت، در دوران جامعه اشتراکی نخستین، هنگامی که هنوز جامعه به طبقات منقسم نشده و از مالکیت خصوصی و استثمار خبری نبود، زن بعلت نقش مهمی که در تولید اجتماعی داشت از ارج و منزلتی انسانی همپای مرد و حتی فراتر از او برخوردار بود، لذا مطلقا تحت ستم نبود و درموقعیتی فرودست قرار نداشت. اما تحولات اقتصادی و اجتماعی که بشریت از سرگذراند، این وضع را دگرگون ساخت. درپی نخستین تقسیم اجتماعی کار، رشد نیروهای مولد، پیدایش محصول مازاد و بالاخره مالکیت خصوصی و شکل‌گیری طبقات است که زن از تولید اجتماعی کنار زده می‌شود. اداره امور خانه که تاکنون جزئی لاینفک از تولید اجتماعی و امری اجتماعا ضرور بود، خصلت عمومی و اجتماعی خود را از دست می‌دهد و به یک خدمت خصوصی تبدیل می‌گردد. در بطن این تحولات، شکل خانواده نیز تغییر می‌کند و خانواده یکتا همسر پدرسالار شکل می‌گیرد که دیگر نه بر شرایط طبیعی بلکه اقتصادی مبتنی است. این خانواده ایست که در آن فرمانروائی مرد حاکم است و دراصل، هدف آن تولید فرزندان است که به مرد تعلق دارند، تا بتوانند ثروت پدرشان را به ارث ببرند. تحت تاثیر این دگرگونیهای اقتصادی و اجتماعی است که زن موقعیت خود را ازدست می‌دهد، بلحاظ اقتصادی وابسته شوهر می‌گردد، تنزل مقام می‌یابد، نیمه برده می‌شود و عهده دار وظیفه طاقت فرسا و کمرشکن خانه داری می‌گردد. از این دوران است که تمام حیات و ممات زن وابسته به شوهر می‌گردد که فرمانروا و نان آور خانه است. او باید گوش به فرمان شوهر باشد. فرامین او را اجرا نماید. غذا تهیه کند. به نظافت خانه بپردازد، بچه بیاورد و آن را بزرگ کند. بدیهی است که با چنین موقعیتی، زن دیگر نمی‌توانست در عرصه سیاسی و اجتماعی نقشی داشته باشد و در این عرصه نیز با بی‌حقوقی تام و تمام روبرو می‌گردد. قرن‌ها بدین منوال گذشت و برغم تمام ستمی که در این دوران طولانی، زنان با آن روبرو بودند ورنجی که متحمل شدند شرایط اقتصادی - اجتماعی بگونه‌ای بود که اساسا نمی‌توانست، مساله زن بعنوان یک مساله اجتماعی مطرح گردد و رهائی زن از قید تمام تبعیضات و ستم‌ها در دستور کار قرار گیرد. مساله هنگامی می‌توانست، بصورت یک مساله اجتماعی مطرح گردد که شرایط اقتصادی جامعه، مداخله زن را در امر تولید اجتماعی به ضرورتی اجتناب ناپذیر تبدیل کند و توأم با آن مساله زن و رهائی او مطرح گردد. در عین حال خود این شرایط اقتصادی راه حل آنرا نیز ارائه دهد. با پیدایش نظام سرمایه‌داری است که شرایط اقتصادی به مرحله‌ای از پیشرفت می‌رسد که زنان را مجددا به مشارکت در تولید اجتماعی فرا می‌خواند. با آغاز تولید سرمایه‌داری بویژه صنعت بزرگ ماشینی است که در مقیاسی وسیع، راه تولید اجتماعی به روی زنان گشوده می‌شود. نیاز بورژوازی به نیروی کار ارزان و گسترده، زن را به عنوان کارگر بعرصه تولید می‌کشاند. از همان آغاز پیدایش مانوفاکتورهای

سرمایه‌داری، آنجا که دیگر تخصص‌های ویژه‌ای لازم نیست، زنان سیل آسا بسوی موسسات تولید سرمایه‌داری هجوم می‌آورند. انقلاب صنعتی و ماشین بازم کارها را ساده تر می‌کند و راه را بر مشارکت وسیع‌تر زنان در تولید اجتماعی می‌گشاید. مرتباً بر تعداد زنانی که زندگی در گوشه خانه را رها کرده و بسوی موسسات تولیدی هجوم می‌آورند افزوده می‌گردد. در اینجاست که زمینه‌های استقلال اقتصادی زن فراهم می‌گردد. زنی که کار می‌کند اکنون این امکان را بدست می‌آورد که وابستگی اقتصادی‌اش را به شوهر بگسلد و بقای مستقلی داشته باشد. از اینجهت او دیگر کم‌کم در موقعیتی نیست که بخاطر یک تکه نان در خانواده‌ای که بنیادش بر مردسالاری بنا شده است هر تحقیر و فشاری را تحمل کند. این استقلال اقتصادی که از مشارکت زنان در تولید اجتماعی ناشی می‌گردد، هرچند که محدودیتهای سرمایه‌داری را با خود حمل می‌کند، خود گام مهمی در راستای رهایی زن است. در عین حال همین مداخله در تولید اجتماعی است که زن را بنحو ملموسی از موقعیت فرو دست خود، بی‌حقوقی و تبعیضی که بخاطر زن بودنش بر او اعمال می‌شود، آگاه می‌سازد و از همین جاست که مساله برابری حقوقی زن و مرد بصورت یک مساله مهم اجتماعی مطرح می‌شود و مبارزه بخاطر آن آغاز می‌گردد. ایضا همین مشارکت زنان در تولید اجتماعی است که بنیان خانواده پدرسالار و مرد سالار را متزلزل می‌سازد.

اما همانگونه که تمام تاریخ موجودیت نظام سرمایه‌داری نشان می‌دهد، این نظام برغم اینکه در محدوده‌ای زن را به عرصه تولید اجتماعی کشاند و در محدوده‌ای در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری برابری حقوقی زن و مرد را برسمیت شناخت از آنجائیکه بنیادش برستم و استثمار، مالکیت خصوصی و طبقات قرار گرفته یعنی همان عواملی که همزاد بندگی و اسارت زن بوده‌اند، نمی‌تواند رهایی زن را در چارچوب این نظام متحقق سازد.

چراکه در این نظام یعنی درجائی که اصل سود و افزون سازی سرمایه حاکمیت دارد، در هر گام موانعی بر سر راه رهایی زن حتی از ستم جنسی ایجاد می‌کند. اولاً- برغم اینکه سرمایه‌داری در محدوده‌ای که منافعش ایجاب کرده است زنان را به عرصه تولید اجتماعی کشانده است، معه‌ذا نمی‌تواند سرسازگاری با مشارکت همه جانبه، گسترده و وسیع زنان در تولید اجتماعی داشته باشد. از آغاز پیدایش سرمایه‌داری تا به امروز پیوسته منافع سرمایه ایجاب کرده است که بخش قابل ملاحظه‌ای از زنان را از تولید اجتماعی بدور نگهدارد و در ارتش ذخیره کار بصف کند. این هم واقعیتی است مسلم و انکارناپذیر که تبعیض‌هایی که حتی در پیشرفته‌ترین و باصطلاح دمکراتیک‌ترین کشورهای سرمایه‌داری عملاً وجود دارد، نه تنها مشارکت زنان را در تولید اجتماعی و دیگر عرصه‌های فعالیت اجتماعی محدود می‌کند، بلکه زنان در زمره اولین کسانی هستند که در پی هر بحران و وخامت اوضاع اقتصادی بیکار می‌شوند و بی‌خانه باز می‌گردند.

اینها مسائل مربوط به سرمایه‌داری دیروز، سرمایه‌داری قرن هفده و هجده و نوزده نیست، سرمایه‌داری قرن بیستم نیز با وضوح این حقیقت رانسان می‌دهد. همچنین اشاره ما نه به کشورهای باصطلاح عقب مانده سرمایه‌داری که وضعیت اسف بار اشتغال زنان روشن است، بلکه به پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داریست. اگر کشورهای اسکاندیناوی را که در نتیجه سیاست سوسیال دمکراتها نرخ اشتغال زنان بالنسبه بالاتر است کنار بگذاریم، در بقیه کشورهای اروپائی تقریباً نیمی از جمعیت زنان شاغل اند و تازه از این تعداد رقمی حدود ۳۸ درصد تمام وقت و ۶۲ درصد نیمه وقت کار می‌کنند. ستم و تبعیضی که در نظام سرمایه‌داری بخاطر جنسیت نسبت به زنان اعمال می‌شود کم نیست. برغم اینکه مدتهاست که در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری، در نتیجه فشار مبارزه، ظاهراً برابری حقوقی زن و مرد برسمیت شناخته شده است، اما این برابری حقوقی گذشته از مواردی که هنوز هم قانوناً و رسماً نفی می‌شود، در عمل و در هر گام نقض می‌گردد.

نیاز به گفتن نیست که تا چه حد حتی در باصطلاح دمکراتیک‌ترین کشورها، موانع متعددی بر سر راه مشارکت زنان در امور اجتماعی و سیاسی وجود دارد. کافی است که هر کس نگاه مختصری به این کشورها بیاندازد و مثلاً نقش محدود و ناچیز زنان را در امور سیاسی جامعه ببیند. در کشوری نظیر فرانسه با آنهمه ادعاهایش در مورد دمکراسی و حقوق بشر حتی زنان بورژوا امکان دسترسی به پاره‌ای از مقامات را ندارند. دیگر در مورد کشورهای نظیر امریکا و ژاپن چیزی نمی‌گوئیم.

از این حیثه بگذریم و به مسائلی که آنهمه مبارزه بر سر آنها صورت گرفته و ظاهراً پذیرفته شده است که برابری رعایت گردد نظری بیافکنیم. مورد دستمزدها را در نظر بگیرید. زنان عموماً در این کشورها دستمزدی کمتر از مردان در ازای کار مساوی می‌گیرند. در اروپا میانگین حقوق زنان ۳۰ درصد

کمتر از مردان است. در زمینه‌های دیگر نیز می‌توان این نقض برابری را نشان داد، اما بهمین حد اکتفا می‌کنیم و به اصل مساله باز می‌گردیم.

مساله دیگری که در نظام سرمایه‌داری مانع از آن می‌گردد که زنان بتوانند بشکلی همه جانبه در تولید اجتماعی شرکت کنند، تضادی است که میان کار خصوصی و اجتماعی زن وجود دارد. این تضاد از آنجا ناشی می‌شود که در این نظام، زن از یکسو هنوز باید خدمت خصوصی اش را برای خانواده اش انجام دهد، و از سوی دیگر در تولید اجتماعی شرکت کند. از اینرو یکی، دیگری را نفی می‌کند، بقول انگلس «تنها صنعت بزرگ نوین راه تولید اجتماعی را بروی زن آنهم تنها بروی زن پرولتر مجدداً باز کرد. اما این امر چنان انجام گرفته است که هنگامی که زن خدمت خصوصی خود را برای خانواده اش انجام می‌دهد از تولید عمومی خارج است و نمی‌تواند چیزی کسب کند و هنگامیکه می‌خواهد در صنعت عمومی شرکت کند و معاش خود را مستقلاً تأمین کند در وضعیتی نیست که بتواند وظائف خانوادگی خود را انجام دهد.» (منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت)

این تضاد البته در گذشته، نه در دورانی که وظائف خانگی جزئی از تولید اجتماعی بود می‌توانست مطرح باشد و نه در مرحله بعد که زن صرفاً وظائف خانگی را برعهده داشت. این تضادی است مختص جامعه سرمایه‌داری، نظام سرمایه‌داری هم می‌خواهد در محدوده‌ای که منافع سرمایه اجازه می‌دهد، زن را به عرصه تولید اجتماعی بکشاند، هرچند محدود و هرچند در موقعیتی پائین تر از مرد و هم اینکه زن، عهده دار کار سنگین و طاقت فرسای خانه باشد و در این عرصه بعنوان کارگر خصوصی، مفت و رایگان عمل کند. این تضاد البته راه حل مشخصی دارد و آن پایان بخشیدن به جدائی کارخانگی از تولید اجتماعی و تبدیل شدن کار خانه از کار خصوصی به کاری اجتماعی است. یعنی زن دیگر مجبور نباشد که برای بقای خانواده خود وقتش را صرف درست کردن غذا، رسیدن به امور روزمره مختص خانه، بزرگ کردن و پرورش بچه‌ها کند، این وظائف را جامعه برعهده بگیرد و او را خلاص کند. اما چنین چیزی در ماهیت سرمایه نیست. سرمایه می‌خواهد تولید و باز تولید نیروی کار بشکلی خصوصی، هرچه ارزانتر، مفت و رایگان صورت بگیرد. کار خصوصی خانگی زن در خدمت این منافع و مقاصد سرمایه است. زن مفت و رایگان کار خانه را انجام می‌دهد، برای شوهرش غذا درست می‌کند تا نیروی از دست رفته اش جبران شود. لباس می‌شوید، خانه را نظافت می‌کند بدون اینکه خرجی بردارد. بچه می‌آورد و مفت و مجانی آنها را پرورش می‌دهد و بزرگ می‌کند، تا نیروی کار حاضر و آماده‌ای در اختیار سرمایه بگذارد و قس علیهذا. در اینجا هزینه باز تولید نیروی کار فوق العاده از نظر سرمایه پائین می‌آید. لذا پرواضح است که منافع سرمایه، در حفظ زن در چارچوب کار خانگی بعنوان کارگر خصوصی، و بالنتیجه ایجاد کردن مانع بر سر راه او در زمینه مشارکت در تولید اجتماعی است. اینجاست که باردیگر می‌بینیم مساله رهایی زن در چارچوب نظام سرمایه‌داری ممکن نیست. تنها انقلاب سوسیالیستی می‌تواند این تضاد را که خود مانع عمده‌ای بر سر راه مشارکت همه جانبه زن در تولید اجتماعی واقعی است، از اینطریق حل کند که خانه‌داری خصوصی به یک امر اجتماعی مبدل گردد و سوسیالیزه شود. در اینجاست که مراقبت و تعلیم و تربیت اطفال، امری عمومی و اجتماعی میشود و «جامعه با رعایت تساوی کامل از همه اطفال» مراقبت خواهد کرد. اینجاست که می‌بینیم اگر در جامعه سرمایه‌داری حتی تساوی و برابری حقوقی زن و مرد نمی‌تواند بنحوی جدی و پیگیر وجود داشته باشد و زن عملاً در موقعیتی پائین تر از مرد قرار دارد، اگر در ماهیت سرمایه نیست که زن بشکلی همه جانبه و گسترده در تولید اجتماعی مشارکت کند، اگر منافع سرمایه‌داری در این است که همچنان زن را در قید و بند کار خانگی نگهدارد، فقط سوسیالیسم است که می‌تواند یک برابری اجتماعی راستین بآورد و رهایی زن را تأمین کند. تنها در سوسیالیسم است که جنبه تحمیلی و مصلحتی ازدواج بشکلی ریشه‌ای حل خواهد شد. هرگونه ملاحظه اقتصادی از میان خواهد رفت و تنها چیزی که در این میان عمل خواهد کرد عشق و عاطفه متقابل میان دوانسان آزاد، آگاه و مستقل است. بقول انگلس «آزادی کامل در ازدواج فقط هنگامی می‌تواند بطور عام عملی شود که الغاء تولید سرمایه‌داری و مناسبات مالکیتی که بوسیله آن ایجاد شده است، تمام آن ملاحظات اقتصادی فرعی که هنوز یک چنین تاثیر قدرتمندی در انتخاب شریک، بازی میکند را از میان برده باشد. در آن هنگام هیچ انگیزه دیگری بجز عاطفه متقابل باقی نخواهد ماند...» (منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت)

اینجاست که باید گفت کسی نمی‌تواند طرفدار راستین رهایی زن باشد مگر آنکه برای تحقق آن به صفوف پرولتاریا بپیوندد و برای برپائی یک انقلاب سوسیالیستی تلاش کند.

این حقیقت که مساله رهایی زن نیازمند یک انقلاب سوسیالیستی و برافتادن نظام سرمایه‌داریست و اینکه این مساله هیچ راه حل قطعی و ریشه‌ای در نظام

سرمایه‌داری ندارد، اکنون دیگر در پایان قرن بیستم به چنان مساله روشن و واضحی تبدیل شده است که مدعیان دروغین رهائی زن رادر چارچوب نظم موجود رسوا و بی اعتبار ساخته و جنبش فمینیسم را به عنوان جنبش زنان بورژوا با بحران وازهم پاشیدگی روبرو نموده است.

فمینیستها که با ادعای مبارزه برای تحقق برابری کامل زن و مرد در چارچوب نظم موجود سرمایه‌داری قدم بمیدان نهادند و حتی بخش‌هایی از زنان خرده‌بورژوا را بدنبال خود کشیدند، امروز پس از اینکه تمام ادعاها و وعده‌های آنها در عمل با شکست روبرو شده و نشان داده شده است که حتی برابری حقوقی نیز در چارچوب نظام سرمایه‌داری به شکل کامل آن ممکن نیست دیگر چه حرفی برای گفتن دارند؟ تازه در همین چارچوب نظم سرمایه‌داری هم، اگر زنان دست آوردی داشته‌اند، نه محصول مبارزه فمینیستهای بورژوا، بلکه مدیون مبارزه کسانی است که برای سوسیالیسم مبارزه کرده‌اند. این دست آوردها مدیون مبارزه طبقه کارگر، مدیون مبارزه زنان کارگر، مدیون مبارزه احزاب سوسیالیست و کمونیست و انقلابات پرولتری این قرن است.

به سراسر دوران نظام سرمایه‌داری رجوع کنیم. وقتی که زنان بورژوا هنوز از کار کردن چیزی نمی‌دانستند و حتی کار کردن راعار و ننگ می‌دانستند، این زنان کارگر بودند که برای نخستین بار به خاطر حق اشتغال زنان جنگیدند و نخستین گامها را به سوی کسب استقلال اقتصادی از طریق مشارکت در تولید اجتماعی برداشتند. این زنان پرولتر بودند که بخاطر برابری دستمزد زنان با مردان مبارزه کردند، این زنان و مردان کارگر بودند که با تظاهرات، راهپیمائی، میتینگ و اعتصاب خواستار برابری سیاسی و حق رای شدند. این آگاه ترین زنان پرولتری در احزاب سوسیالیست بودند که جنبش زنان کارگر را برای حق رای سازمان دادند. این احزاب سوسیالیست و سپس کمونیست بودند که شعار برابری کامل زن و مرد رادر ابعادی وسیع مطرح کردند و برای آن جنگیدند.

این انقلاب سوسیالیستی اکبر بود که طی چند فرمان و مصوبه، برابری کامل حقوقی زنان را به فوریت برسمیت شناخت و بورژوازی جهانی را تحت منگنه قرار داد تا بایک تاخیر فاز، بالاخره در محدوده‌ای این برابری را به رسمیت بشناسد. پس اگر زنان بورژوا نیز در زمینه حقوق زنان چیزی بدست آورند، محصول مبارزه زنان و مردان کارگر است. بنابراین تعجبی هم نداشت که اینان هیچگاه نتوانستند در درون زنان کارگر پایگاهی کسب کنند، چون اساسا چیزی برای گفتن نداشتند و آنجائی هم که چیزی مطرح کردند، هدفی جز انشقاق در صفوف کارگران نداشتند. مگر شعار جنبش متشکل و متحد همه زنان و رودرو قرار دادن آن با مردان هدف دیگری را دنبال می‌کرد؟

واقعیت مساله اینست که حتی در آنجائی که آگاهی طبقاتی عمل نمی‌کرد، غریزه طبقاتی زن کارگر حکم می‌کرد که دست رد به سینه زن بورژوا بزند. در زندگی واقعی هم هیچگونه همدردی و نزدیکی نمی‌تواند میان زنان کارگر و زحمتکش، و زنان بورژوا وجود داشته باشد. زن کارگر در زندگی روزمره خود می‌بیند و با تمام وجود خو حس می‌کند که او به اردوئی متمایز از اردوی زن بورژوا تعلق دارد. هر چند که زن بورژوا شعار تساوی حقوق زن و مرد را می‌سردهد. زن کارگر احساس همبستگی‌اش با برادران کارگرش است که روزانه با هم کار می‌کنند، مشترکا در معرض استثمارند و مشترکا علیه آن مبارزه می‌کنند. او می‌بیند حتی آنجائی که مسائل خاص مربوط به زنان و حقوق آنها مطرح است، نه زنان بورژوا بلکه برادران کارگر و زحمتکش او هستند که دوش به دوش او برای تحقق این خواستها مبارزه می‌کنند. مساله بهبود وضعیت اقتصادی و شرایط معیشتی زنان، اقدامات رفاهی مختص زنان و دهها و صدها نمونه از این دست مواردی هستند که زنان کارگر برای تحقق آنها با مردان کارگر مبارزه مشترکی را پیش برده‌اند. زن کارگر می‌بیند که نه جنبش زنان بورژوا، بلکه اتحادیه‌اش، سازمان سیاسی طبقاتی‌اش هستند که پیگیرانه از خواستهای او دفاع می‌کنند. به راستی چه احساس نزدیکی، اتحاد و همبستگی می‌تواند میان زنان کارگر، با زن بورژوائی که مدیر و رئیس، وزیر و وکیل و غیره و ذالک است وجود داشته باشد؟

پس کاملا روشن است که چرا جنبش فمینیستی زنان بورژوا نمی‌توانست اساسا در میان زنان کارگر جایگاهی پیدا کند و تنها می‌توانست گروهی از زنان خرده‌بورژوا را بدنبال خود بکشد و امروز هم که شکست شعارها و وعده‌هایش آشکارا به منصه ظهور رسیده است، با بحران و انشقاق روبرو گشته و همان بخش خرده بورژوازی را هم از دست می‌دهند. حتی گروهی از اینان گویا به راه حل سوسیالیستی برای مساله زن اعتقاد پیدا کرده و خود را فمینیست‌های سوسیالیست می‌نامند. نیاز به گفتن نیست که این سوسیالیسم هم البته خرده‌بورژوائی است. اینان خیال ندارند که در صفوف کارگران بخاطر سوسیالیسم مبارزه کنند بلکه در وهله نخست فمینیست‌اند و سوسیالیسم شان هم جدا از طبقه کارگر. معهذا خود این واقعیت نشان می‌دهد که حتی

جریانات خرده‌بورژوازی هم توهم به حل مساله زن را درچارچوب نظم موجود از دست می‌دهند.

اما طنز تاریخ اینجاست که درست دربحبوحه بحران واز هم گسیختگی جنبش فمینیستی درعرصه جهانی، خواهران عقب مانده ایرانی آنها که البته مسائل‌شان مربوط به خارج از کشور است و ربطی به توده زنان زحمتکش ایران ندارد، دواآتش مدافع فمینیسم شده وبه همراه برخی سازمان‌های بورژوا وخرده‌بورژوازی راست، درپی ایجاد یک جنبش فمینیستی درمیان زنان ایران هستند که گویا قرار است، جنبش مستقل و متحد همه زنان، صرفنظر از تعلقات طبقاتی‌شان باشد. ایضا یک چنین جنبشی قرار است به برابری کامل زن و مرد درچارچوب نظام موجود درایران جامه عمل بپوشد. با توضیحاتی که فوقا داده شد، نیازی نیست که مجزا به اینان پاسخ داده شود. آنچه گفته شد پاسخ به آنها نیز هست، فقط اشاره کنیم که برغم فشار وتبعیضات بیشماری که رژیم جمهوری اسلامی نسبت به زنان اعمال می‌کند، حتی زنان بورژوا هم از این تبعیضات وحشتناک حکومت اسلامی رنج می‌برند، اما هیچیک از این عوامل سبب نمی‌شود که جنبش زنان بورژوا بتواند حقانیتی برای خود دست و پا کند ویا این فشارها، ستم‌ها وتبعیضات، جنبشی مستقل و متحد از زنان همه طبقات را ایجاد کند. چون واقعا حتی درکشوری مثل ایران هم که اینهمه ستم نسبت به زنان اعمال می‌شود، کسی نمی‌تواند برتقسیم واقعی وعینی جامعه به دواړدوی متخاصم کار و سرمایه‌سریوش بگذارد. درایران هم زنان کارگر وزحمتکش هیچگونه احساس همبستگی، علاقه ونزدیکی به زنان بورژوا ندارند. به راستی چه احساس همبستگی می‌تواند میان زنان شمال شهر تهران وجنوب آن، زنان ودختران سرمایه‌داران، مالکین وفرمانروایان سیاسی بازنان کارگر وزحمتکش شهر وروستا وجود داشته باشد؟ هراچه که درایران ستم وتبعیض وفشار وجود داشته باشد، فشار آن اساسا برگرده زنان کارگر وزحمتکش است. زن بورژوا می‌تواند به اشکال مختلف این فشار را تخفیف دهد. بهمین فشارها وتبعیض‌های روزمره معمولی نگاه کنیم. زن کارگر وزحمتکش برای اینکه به سرکار خود برود و برای اینکه از این خیابان ومحلّه به آن خیابان ومحلّه برود ناگزیر است از وسیله نقلیه عمومی استفاده کند که زن و مرد از یکدیگر جدا شده‌اند. اما زن بورژوا این تبعیض وتوهین وتحقیر را احساس نمی‌کند. او اتومبیل لوکس شخصی خودش را سوار می‌شود. زن بورژوا محدودیتها وفشارهای رژیم را با مجالس تفریح وخوش گذرانی اعضاء هم طبقه خود درهم می‌شکند. اما زن زحمتکش باید فشار را تحمل کند. زن بورژوا می‌تواند سالی چند ماهی را در کشورهای خارج بگذراند، دختران خود را برای تحصیل به خارج از کشور بفرستد، اما زن زحمتکش از همه اینها محروم است وهمه فشارها را تحمل می‌کند. هیچ تعلق و همبستگی نمی‌تواند میان این زنان متعلق به دوطبقه متضاد وجود داشته باشد. تصویری خام است که کسی در رویای این باشد که در جامعه سرمایه‌داری ایران، جایی که تضاد کار و سرمایه، فقر وثروت با تمام ابعادش خودنمایی می‌کند، جنبشی متحد از زنان بورژوا وپرولتر شکل بگیرد. در برابر این گرایش، کمونیستهای ایران بر جنبش زنان کارگر و زحمتکش تاکید می‌کنند. جنبش این زنان که خود جزئی از جنبش طبقاتی پرولتریست، نه تنها می‌تواند عملا مبارزه بخاطر حقوق زنان را پیش برد بلکه راه‌حلهای واقعی نیز ارائه دهد که صحت آنرا تجربه مبارزه تمام زنان ومردان کارگر در سراسر جهان سرمایه‌داری نشان داده است. زنان کارگر و زحمتکش برای پیشبرد مبارزه خود به خاطر حقوق زنان ورهائی زن نیازی به زنان فمینیست بورژوا و نصایح آنها ندارند. اگر زنانی از طبقات غیر پرولتر هستند که حقیقتا خواستار تساوی و برابری میان زن ومردانند، باید تحقق آمال و آرزوهایشان را در جنبش زنان کارگر و زحمتکش و در جنبش واحد وتفکیک ناپذیر زنان ومردان کارگر برای برافکندن نظم موجود جستجو کنند.

مبارزه برای رهائی زن امری فراطبقاتی نیست ومطلقا ممکن نیست زنان بورژوا را با زنان کارگر و زحمتکش در یک جنبش گویا متحد ومستقل در یک جا گرد آورد. حتی اگر قرار است در محدوده نظام سرمایه‌داری موجود، برابری حقوقی زن ومرد و اصلاحاتی در زمینه رفع تبعیض و ستم صورت بگیرد، این نیز نیازمند جنبش ومبارزه زنان کارگر و زحمتکش است که در اتحاد با برادران کارگر وزحمتکش خود این مبارزه را پیش برند ونه در اتحاد با زنان بورژوا.

اشتباه نشود کسی نمی‌خواهد در این زمینه حقی از زنان بورژوا سلب کند، بحث بر سر این مسئله است که تحقق کامل حقوق همه زنان، برابری صرفا حقوقی با برابری اجتماعی راستین، همگی در گرو مبارزه وجنبش زنان کارگر وزحمتکش، واتحاد مبارزاتی آنها با مردان کارگر و زحمتکش است.